پيوند سنت‌هاي الهي با مهدويت

نفيسه سادات فاضليان

چكيده

بين سنت‌هاي‌الهي و مهدويت در ابعاد اعتقادي، اخلاقي، تربيتي و سياسي ـ اجتماعي پيوند معناداري وجود دارد. اين پيوند، بدين صورت تبيين مي‌شود كه با توجه به اين‌كه خداوند متعال، سنت‌هاي خود را به گونه‌اي ترسيم كرده است كه عوامل و شرايط گوناگون در تحقق يا تعجيل و تأخير اين سنت‌ها مدخليت دارد، در اين راستا نقش انسان در تحقق يا تعجيل و تأخير اين سنت‌ها بسيار چشمگير است؛ بنابراين، ايجاد زمينه‌ها و شرايط تحقق سنت‌هاي الهي ـ به ويژه سنت‌هاي مهم و اساسي تفكر مهدويت؛ سنت پيروزي حق بر باطل، سنت حاكميت صالحان، غلبه اسلام بر ساير اديان و سنت جانشيني مستضعفان ـ بر عهده انسان‌هاي متعهد و منتظران است. در اين تحقيق، بر اساس هر يك از سنت‌هاي الهي با بهره‌گيري از آيات و روايات برخي از وظايف منتظران از جمله پذيرش ولايت و سرپرستي امامان عليهم السلام، تأثير‌پذيري از سخنان نوراني و سير عملي آن بزرگواران بيان خواهد شد.

كليد واژه ها: سنت الهي، مهدويت، منتظران، سرنوشت ملت‌ها، ولايت اهل بيت عليهم السلام.

پيش در آمد

خداوند متعال، سرنوشت جمعيت‌ها و ملت‌ها را مبتني بر سنت‌ها و قوانين ثابت و تغيير ناپذير خويش بنا نهاده است. اين قوانين، چنان است كه هر ملتي سرنوشت خويش را به دست اراده خويش رقم مي‌زند؛ از اين‌رو در شماري از آيات قرآن كريم، سخن از سنت‌هاي الهي از قبيل سنت انقراض ظلم و ستم، سنت پيروزي حق بر باطل، سنت حاكميت صالحان، سنت غلبه اسلام بر ساير اديان و سنت جانشيني مستضعفان، به ميان آمده است؛ ولي اين سنت‌ها زماني تحقق مي‌يابد كه ملت‌ها و امت‌ها در پي تغيير وضعيت سرنوشت خويش باشند. بدين لحاظ ميان سنت‌ها و قوانين الهي در تغيير سرنوشت و بشارت ظهور منجي و تحقق حكومت جهاني حضرت بقية الله الاعظم عجل الله تعالي فرجه الشريف پيوندي عميق وجود دارد. اين مقاله، در صدد پاسخگويي به اين مسأله است كه ميان سنت‌ها‌ي الهي و مهدويت و وظايف منتظران، چه ارتباطي وجود دارد؟ همچنين در اين نوشتار، سنت‌هاي الهي مرتبط با حق‌گرايان مطرح مي‌شود.

مفهوم شناسي

1. سنت

سنت، به معناي راه يا روش است و معمولاً به يك اسم اضافه مي‌شود كه در اين صورت، به معناي روش آن مسمّي است؛ همان‌طور كه راغب در مفردات مي‌گويد:

سُنَّةُ النّبيّ: طريقته التي كان يتحرّاها، و سُنَّةُ اللّه تعالي: قد تقال لطريقة حكمته و طريقة طاعته، نحو: (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) (فتح، 23). (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (سوره فاطر، 43)؛ سنت پيامبر، همان روش‌هاي ايشان است كه به آن‌ها پايبند است وسنت خداوند، روش حكمت و روش طاعت ايشان است (راغب، 1412ق: ص429).

در كتاب قاموس قرآن علاوه بر مطالب بالا از قول مرحوم طبرسي نقل مي‌كند:

سنّت و طريقه و سيره، نظير هم هستند (قرشي، 1371ش: ج3، ص342).

پس سنت الهي روش و طريقه و قانوني است كه به فرمان خداوند بر عالم حكم‌فرما مي‌باشد.[1] ابن منظور در لسان العرب سنت الهي را چنين تعريف مي‌كند:

سنة الله أحكامه و أمره و نهيه؛ سنت الهي شامل احكام و امر و نهي الهي مي‌باشد (ابن منظور، 1414ق: ج13، ص225).

لذا به روش‌ها و قوانيني كه در افعال الهي وجود دارد و خداوند متعال بر اساس آن، امور عالم و آدم را تدبير مي‌كند، سنت‌هاي الهي مي‌گويند (ر.‌ك: مصباح يزدي، 1379: ص425).

2. مهدويت

مهدويت، مصدر جعلي مهدي، به معناي مهدي بودن است و در اصطلاح، ‌اعتقاد به ظهور مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف را گويند كه از جمله معتقدات اصولي مذهب شيعه دوازده امامي است و همان پديد آمدن حكومت عدل جهاني است (تونه‌اي، 1383ش: ص711).

مهدويت از ديدگاه اسلام، به معناي اعتقاد به وجود امام زمان و آخرين حجت و ذخيره الهي است كه با ظهور و انقلاب جهاني خود، راه پيامبران الهي و خاتم آنان، حضرت محمد صلي الله عليه و آله و سلم را در سراسر گيتي گسترش خواهد داد و قوانين اسلام را به عنوان كامل‌ترين برنامه سعادت بخش، در همه دنيا اجرا خواهد كرد. او ضمن غلبه بر اوضاع فرهنگي، سياسي، ‌اجتماعي و اقتصادي دنيا، اوضاع جهان را طبق خواست خداوند و بر اساس نياز واقعي همه مردم دنيا، مرتب و منظم خواهد ساخت و عدالت را در سراسر جهان گسترش مي‌دهد و ظلم و ستم را ريشه کن مي‌سازد.

شيعه معتقد است مهدي موعود، امام دوازدهم و سلالة پاك پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشد. در اين رابطه، رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به حضرت علي عليه السلام فرمود:

امامان پس از من، دوازده نفر هستند.‌اي علي! نخستين آن‌ها تو هستي و آخرينشان قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف است. او كسي است كه خداوند به دست او مشرق و مغرب زمين را فتح مي‌كند (صدوق، 1395ق: ج1، ص282).

سنت‌هاي حق گرايان و وظايف منتظران

حيات حق مداران و راستي طلبان، همواره قرين الطاف پنهان و آشكار الهي وسنت‌هايي است که در زندگي آنان جاري بوده و زمينه بهره‌مندي هر چه بيشتر از نعمت‌هاي پروردگار و واصل شدن به طريق هدايت و سعادت را فراهم مي‌كند. منتظران دولت و حاکميت مهدوي لازم است با توجه به اين سنن، وظايف خود را شناخته و در راه زمينه‌سازي ظهور، سهم و بهره‌اي داشته باشند. برخي از اين سنن و وظايف به بيان زير است:

1. سنت ولايت خداوند بر بندگان صالح

آنچه در اين سنت به دنبال آن هستيم، اين است كه خدا و رسول و امامان عليهم السلام بر مؤمنان ولايت دارند؛ از اين رو بايد اين ولايت و ابعاد آن را شناخت و از آن پيروي كرد. دربارة ولايت خداوند بر بندگان بايد دانست که اين ولايت، دو گونه است:

الف. ولايت به خالقيت و رازقيت که دربارة مؤمن و کافر يکسان است.

ب. ولايت ناشي از اطاعت و بندگي برابر خدا که به معناي سرپرستي به هدايت تشريعي و تکويني و فراهم كردن اسباب خير و توفيق به انجام خير و اجتناب از شرور است. اين هدايت، ولايتي است كه ويژه مؤمنان مي‌باشد. بنابر توضيحاتي که داده شد و نيز با استفاده از آيه مبارک (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَي النُّورِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَي الظُّلُماتِ) (بقره، 257) مقصود ما از ولايت خداوند بر بندگان صالح، روشن مي‌شود. بدين ترتيب که مقصود ما، ولايت به معناي دوم (به معناي سرپرستي) است که توضيح داده شد؛ بنابراين مؤمنان با پذيرش خداوند به عنوان ولي و سرپرست خويش، تحت ولايت خداوند باقي مي‌مانند و کفار با سرپرست قرار دادن طاغوت، از تحت ولايت الله (ولايت به معناي دوم) خارج مي‌شوند. ملاصدرا ذيل اين آيه مي‌نويسد:

خدا ولي مؤمنان است؛ به اين معنا که نصير و ياور در امور دنيوي و اخروي آنان است. چون خداوند از مؤمن و کافر سخن گفت، خواست متولي امر هريک از اين دو گروه را روشن کند و برانگيزاننده خواسته‌هاي آنان و مطلوب‌ها و حرکت‌هاي آنان را نيز روشن سازد؛ پس فرمود: «همانا خداوند، سرپرست کساني است که ايمان آورده‌اند»؛ يعني ياور و کمک کار آنان است در هر آنچه به آن نياز دارند و مصلحت امور دين و دنيا و آخرتشان در آن است. آنان را وادار و تشويق مي‌کند به رسيدن به تمام مقصودشان به بالاترين مقاماتشان مي‌رساند. [2]

پس از تبيين بحث ولايت خداوند، با استناد به آية (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا) در صدد تبيين ولايت رسول خدا و امامان معصوم عليهم السلام هستيم. به همين منظور به بررسي آيه شريف (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ) (مائده، 55) از ديدگاه مفسران مي‌پردازيم.

مرحوم علامه طباطبايي در رابطه با اين آيه مي‌فرمايد:

پس آنچه از معاني ولايت در موارد استعمالش به دست مي‌آيد اين است که ولايت، عبارت است از يک گونه قربي که باعث و مجوز نوع خاصي از تصرف و مالکيت تدبير مي‌شود. در آيه شريف مورد بحث، سياقي که از آن استفاده مي‌شود، ولايت خدا و رسول و مؤمنان به يک معنا است. كه به يک نسبت ولايت را به همه نسبت داده است (طباطبايي، 1362: ج11، ص22)..

مؤيد اين مطلب، اين جمله از آيه بعدي است که (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ) (مائده، 56) براي اين‌که اين جمله دلالت يا دست کم اشعار دارد بر اين‌که رسول خدا و مؤمنان از جهت اين‌که تحت ولايت خداوند هستند؛ پس سنخ ولايت هر دو، يکي و از سنخ ولايت پروردگار است و خداوند متعال براي خود، دو سنخ ولايت نشان داده است؛ يکي ولايت تشريعي و ديگري ولايت تکويني.

همچنين علامه طباطبايي در آيه مذکور مصداق «الذين آمنوا» را اميرالمؤمنين مي‌داند که به عقيده شيعه ساير معصومين از فرزندان امام علي عليه السلام هستند.

در اصول کافي نيز ذيل آيه (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا) از امام صادق عليه السلام چنين نقل فرموده:

«إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» يعني خداوند و رسولش، به امور و اموال شما از خودتان سزاوارترند و «الَّذينَ آمَنُوا» يعني علي و فرزندان امامش، تا روز قيامت.

علامه طباطبايي در آيه مذکور، ولايت خدا و رسول و مؤمنان را يکي دانسته و مصداق «وَ الَّذينَ آمَنُوا» را اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌داند. همچنين روايتي که از امام صادق عليه السلام ذيل آيه مذکور نقل شده است، خدا و رسول و امام علي و فرزندانش را بر ولايت مؤمنان سزاوارتر مي‌داند، تا خود مؤمنان.

آنچه پس از تبيين اين سنت الهي به دست مي‌آيد، اين است که خدا و رسول و امامان عليهم السلام بر مؤمنان ولايت دارند؛ بنابراين بايد ابعاد اين ولايت را شناخت و از آن‌ها پيروي کرد. در پرتو اين شناخت و پيروي، وظايف منتظران بر اساس اين سنت به دست مي‌آيد.

يكي از وظايف منتظران، معرفت امامان عليهم السلام و پذيرش ولايت آنان، به ويژه امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است. منتظر بايد با تأثيرگيري معنوي از سخنان نوراني و سيره عملي امامان عليهم السلام با آن انوار الهي اتصال روحي برقرار كند؛ زيرا شرط ولايتي كه موجب غلبه و پيروزي است، حضور نيست؛ بلكه شرطش وجود است. علامت ولايت‌پذيري، گوش سپردن به رهنمود‌هاي دويست و پنجاه ساله همة امامان عليهم السلام است كه نور واحدند. شيفتگي به ولي و كلمات او در تحول دروني شيعه بسيار مؤثر است و مفهوم گسترده پذيرش ولايت، شامل آن نيز مي‌شود؛ بنابراين منتظران علاوه بر اطاعت محض، بايد با تربيت خود و انجام وظايف فردي، سياسي و اجتماعي و زمينه‌سازي براي ظهور حضرت، موجبات خشنودي آن وجود مبارك را فراهم كنند.

به عبارت ديگر، منتظر واقعي بايد به گونه‌اي عمل كند که در تمام حرکات وسکناتش، ولايت پذيري و اطاعت از مولا مشاهده شود، کسي که در گفتار، خود را منتظر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌داند؛ ولي در عمل، به گونه‌اي است که آثاري از تبعيت و اتصال معنوي در او ديده نمي‌شود، «منتظر حقيقي» شمرده نمي‌شود.

2. سنت اعطاي مسؤوليت

خداوند متعال كه به همه امور آفريدگان آگاه است، از ميان تمام موجودات، انسان را براي خلافت برگزيد و تصميم خود را با فرشتگان در ميان گذاشت. اکنون گفت‌وگوي خداوند با فرشتگان را به طور مشروح بررسي مي‌كنيم. پروردگارمتعال در قرآن کريم، خلافت انسان بر زمين را متذکر شده، مي‌فرمايد:

(وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون) (بقره، 30)؛

(به خاطر بياور) هنگامي را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: «من روي زمين، جانشيني )= نماينده‏اي‏( قرار خواهم داد». فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آيا كسي را در آن قرار مي‏دهي كه فساد و خونريزي كند؟! در حالي كه ما تسبيح و حمد تو را به جا مي‏آوريم و تو را تقديس مي‏كنيم».

خداوند در رد سخن آنان فرمود:

(قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لاتَعْلَمُون ٭ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَي الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُوني‏ بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقين) (بقره، 31).

علامه طباطبائي در تفسير شريف الميزان مي‌نويسد:

سياق كلام به دو نكته اشاره دارد: اول اين‌كه منظور از خلافت نامبرده، جانشيني خدا در زمين بوده، نه اين‌كه انسان جانشين ساكنان قبلي زمين شود، كه در آن ايام منقرض شده بودند، و خدا خواسته انسان را جانشين آن‌ها كند، هم چنان كه بعضي از مفسران اين احتمال را داده‏اند؛ براي اين‌كه جوابي كه خداي سبحان به ملائكه داده، اين است كه اسماء را به آدم تعليم داده و سپس فرموده: حال، ملائكه را از اين اسماء خبر بده و اين پاسخ، با احتمال نامبرده هيچ تناسبي ندارد.

بنابراين، ديگر خلافت نامبرده به شخص آدم عليه السلام اختصاصي ندارد؛ بلكه فرزندان او نيز در اين مقام با او مشتركند. آن وقت، معناي تعليم اسماء اين مي‌شود كه خداي تعالي اين علم را در انسان‌ها به وديعه سپرده است؛ به طوري كه آثار آن وديعه، به تدريج و به طور دائم، از اين نوع موجود سر بزند، هر وقت به طريق آن بيفتد و هدايت شود، بتواند آن وديعه را از قوه به فعل در آورد.

دليل و مؤيد اين عموميت خلافت، آية (إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ)؛ هنگامي كه شما را جانشينان قوم نوح قرار داد و آية (ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ) (يونس، 14)؛ سپس شما را جانشينان آن‌ها در روي زمين (پس از ايشان) قرار داديم و آية: (وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ) (نمل، 62)؛ و شما را خلفاي زمين قرار مي‏دهد، مي‌باشد.

نكته دوم اين است كه خداي سبحان، در پاسخ و رد پيشنهاد ملائكه، مسأله فساد و خونريزي در زمين را، از خليفه زميني نفي نكرد و نفرمود كه نه، خليفه‏اي كه من در زمين مي‌گذارم، خونريزي نخواهد كرد و فساد نخواهد انگيخت و نيز ادعاي ملائكه را (مبني بر اين‌كه ما تسبيح و تقديس تو مي‏كنيم) انكار نكرد؛ بلكه آنان را بر ادعاي خود تقرير و تصديق كرد. در عوض، مطلب ديگري عنوان كرد و آن، اين بود كه در اين ميان، مصلحتي هست كه ملائكه قادر بر ايفاي آن نيستند و نمي‌توانند آن را تحمل كنند؛ ولي اين خليفه زميني، قادر بر تحمل و ايفاي آن است. آري؛ انسان از خداي سبحان كمالاتي را نمايش مي‌دهد، و اسراري را تحمل مي‏كند كه در حد طاقت فرشتگان نيست.

اين مصلحت، بسيار ارزنده و بزرگ است، به طوري كه مفسده فساد و سفك دماء را جبران مي‏كند، ابتداء در پاسخ ملائكه فرمود: «من مي‌دانم آنچه را كه شما نمي‌دانيد»، و در نوبت دوم، به جاي آن جواب، اين‌طور جواب مي‌دهد: كه «آيا به شما نگفتم من غيب آسمان‌ها و زمين را بهتر مي‌دانم؟» و مراد از غيب، همان اسماء است، نه علم آدم به آن اسماء، چون ملائكه اصلاً اطلاعي نداشتند از اين‌كه در اين ميان اسمايي هست، كه آنان علم بدان ندارند، ملائكه اين را نمي‌دانستند، نه اين‌كه از وجود اسماء اطلاع داشته، و از علم آدم به آن‌ها بي‌اطلاع بوده‏اند، و گر نه جا نداشت خداي تعالي از ايشان از اسماء بپرسد، و اين خود روشن است، كه سؤال نامبرده به خاطر اين بوده كه ملائكه از وجود اسماء بي‌خبر بوده‏اند. در غير اين صورت، حق مقام، اين بود كه به آدم بفرمايد: «ملائكه را از اسماء آنان خبر بده»، تا متوجه شوند كه آدم علم به آن‌ها را دارد، نه اين‌كه از ملائكه بپرسد كه اسماء چيست؟

پس اين سياق به ما مي‏فهماند كه فرشتگان ادعاي شايستگي براي مقام خلافت كرده، و اذعان كردند به اين‌كه آدم اين شايستگي را ندارد و چون لازمه مقام خلافت آن است كه خليفه اسماء را بداند، خداي تعالي از فرشتگان از اسماء پرسيد و آن‌ها اظهار بي‌اطلاعي كردند و چون از آدم پرسيد، وي جواب داد. به اين وسيله، لياقت آدم براي دارا بودن اين مقام، و عدم لياقت فرشتگان ثابت شد. آنچه آدم فرا گرفت، حقيقت علم به اسما بود (طباطبايي، همان: ج1، ص178).

آيت الله جوادي آملي مي‌فرمايند:

مقصود از خليفه، شخص حقيقي آدم نيست؛ بلكه مراد، شخصيت حقوقي آدم و مقام انسانيت او است؛ يعني «خليفة‌الله» مطلق انسان‌ها يا دست كم نوع انسان‌هاي كامل هستند و مقصود از «مستخلف عنه»، خداوند سبحان است.

سپس در ادامه مي‌فرمايد:

كساني‌كه در حد استعداد انسانيت هستند، تنها از استعداد خلافت بهره‌مندند وكساني كه در كمال‌هاي انساني و الهي، ضعيف و متوسطند، چون علم به اسماي الهي در آنان ضعيف يا متوسط است، ظهور خلافت الهي نيز در آنان ضعيف يا متوسط است؛ اما انسان‌هاي كامل كه از مرتبه برين اسماي الهي بهره‌مندند، از برترين مرتبه خلافت الهي نيز برخوردارند؛ پس حد نصاب در خليفة الله شدن، انسان كامل است و هر كسي به اين حد نصاب رسيده باشد، خليفة الله است و اين مقام، اختصاصي به اكمل انسان‌ها، خاتم انبياء ندارد.

به بيان ديگر، تفاوت موجود در انسان‌هاي كامل، تأثيري در امر خلافت الهي ندارد و باز به بيان ديگر، خلافت الهي، از سنخ كمال وجودي و مقول به تشكيك (= داراي شدت و ضعف) است و مراحل عالي آن، در انسان‌هاي كامل، نظير حضرت آدم و انبياء و اولياي ديگر يافت مي‌شود و مراحل ما دون آن، در انسان‌هاي وارسته و متدين متعهد ظهور مي‌كند (جوادي آملي، 1380: ج3، ص41).

پس خلافت الهي مخصوص انسان معيني نيست و همه انسان‌ها خليفه هستند؛ اما هر چه مراتب كمال آن‌ها بيشتر باشد، از مراحل عالي خلافت بيشتر بهره‌مند مي‌شوند. باتوجه به ديدگاه مفسران نامبرده، چنين برداشت مي‌شود که خداوند، خلافت را به همه انسان‌ها داد؛ اما انسان‌هاي کامل، از مرتبه برتر خلافت الهي بهره‌مندند. بنابراين نتيجه‌اي که براي سنت اعطاي مسؤوليت از آيه و نظرات مفسران نامبرده به دست مي‌آيد، اين است که دانسته شود وظيفه انسان برابر انسان‌هاي کامل که خليفه خداوند هستند، چيست؟منتظران بايد انسان‌هاي کامل را که مظهرتام و اتم صفات الهي هستند به عنوان الگوي هدايت برگزينند و در راستاي اتصاف به آن ويژگي‌ها بكوشند؛ چرا که تأسي به يک الگوي کامل و جامع، نقش مهم و غير قابل انکاري در عملکرد انسان داشته و زمينه پيشرفت و رشد همه جانبه را فراهم مي‌كند.

3. سنت پيروزي حق بر باطل

يکي از سنت‌هاي الهي، سنت پيروزي حق بر باطل است. قبل از ورود به اين بحث، ابتدا معناي لغوي حق و باطل را بررسي مي‌كنيم. راغب درباره معناي «حق» مي‌گويد: «اصل حق مطابقت و يکساني و هماهنگي و درستي است». وي دربارة باطل نيز چنين مي‌گويد: «باطل، نقيض و مقابل حق است؛ يعني چيزي که هنگام بحث و تحقيق، حقيقت و ثباتي ندارد». علامه طباطبايي دربارة حق و باطل چنين مي‌گويد:

حق، در مقابل باطل است و اين دو مفهوم، متقابلند. حق، به معناي ثابت العين و باطل به معناي چيزي است که عين ثابتي نداشته باشد؛ ولي خود را به شکل حق جلوه دهد، تا مردم آن را حق بپندارند؛ ليکن وقتي برابر حق قرار بگيرد، آن وقت است که مردم، همه مي‌فهمند باطل بوده و از بين مي‌رود؛ مانند آبي که خود يکي از حقايق است و سرابي كه حقيقتاً آب نيست؛ ولي خود را به شکل آب نشان مي‌دهد و بيننده، آن را آب مي‌پندارد؛ ولي وقتي تشنه نزديکش مي‌شود، آبي نمي‌بيند.

الطاف خداوند شامل حال همه انسان‌ها است؛ اما عده‌اي با ميل خويش از حق خارج شده و به باطل مي‌گروند و به اين وسيله، نابودي خويش را رقم مي‌زنند؛ چرا که اراده و مشيت خداوند همواره بر پيروزي حق بر باطل بوده است. آيه 32 سوره يونس به اين نکته اشاره دارد که هر راهي جز طريق حق، باطل وگمراهي است:

(فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنَّي تُصْرَفُون)؛ آن است خداوند، پروردگار حقّ شما (با اين حال)، بعد از حق، چه چيزي جز گمراهي وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روي گردان مي‏شويد؟

در دو آيه قبل، نمونه‌هايي از آثار عظمت و تدبير خداوند در آسمان و زمين بيان شد و وجدان و عقل مخالفان را به داوري طلبيد و آن‌ها نيز بدان اعتراف كردند؛ پس از آن، اين آيه با لحن قاطع مي‌فرمايد: «اين است الله؛ پروردگار بر حق شما و بعد از حقيقت، جز گمراهي نيست؛ پس چگونه )از حق( روي‌گردان مي‌شويد؟»

بت‌ها و ساير موجوداتي كه در عبوديت شريك خداوند قرار داده‌ايد و برابر آن‌ها سجده و تعظيم مي‌كنيد، چگونه مي‌توانند شايسته عبوديت باشند؛ در حالي كه علاوه بر آن‌كه نمي‌توانند در آفرينش و تدبير جهان شركت كنند؛ خودشان نيز سر تا پا نياز و احتياجند؟ سپس نتيجه‌گيري مي‌كند: اكنون كه حق را به روشني شناختيد، آيا بعد از حق، چيزي جز گمراهي وجود دارد؟ با اين توضيح، چگونه از عبادت و پرستش خدا روي مي‌گردانيد؛ در حالي كه مي‌دانيد معبود حقي جز او نيست.

اين آيه، در حقيقت يك راه منطقي روشن را براي شناخت باطل و ترك آن پيشنهاد مي‌كند و آن، اين است كه نخست بايد از طريق وجدان و عقل براي شناخت حق گام برداشت، سپس هر چه غير آن و مخالف آن است، باطل و گمراهي است و بايد كنار گذاشته شود.

پيروزي حق بر باطل در آيات متعددي مطرح شده است؛ از جمله:

آية 16 نساء[3]، آية 8 انفال [4]، آية 34 توبه[5]، آية 17 رعد[6]، آية 81 اسراء[7]، آية 56 كهف[8] و آية 49 سبأ[9] و آيات بسيار ديگر.

آيه شريف زير نيز با صراحت تمام، برغلبه حق و محو باطل دلالت دارد:

(بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَي الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُون)؛ بلكه ما حق را بر سر باطل مي‏كوبيم، تا آن را نابود كند و اين گونه، باطل محو و نابود مي‏شود. واي بر شما از آنچه (درباره خدا و هدف آفرينش) توصيف مي‏كنيد! (انبياء، 18).

كلمه «نَقْذِفُ» درآيه به معناي پرتاب كردن از راه دور است كه شتاب و قوت بيشتري دارد و بيانگر قدرت پيروزي حق بر باطل است. جمله «فَيَدْمَغُهُ» به معناي شكستن جمجمه و مغز سر است كه حساس‌ترين نقطه بدن انسان به شمار مي‌آيد. اين جمله، تعبير رسايي براي چيرگي لشكر حق، به گونه‌اي چشم‌گير و قاطع است (مكارم شيرازي، 1362: ج13، ص371). از مجموع آيه چنين برمي‌آيد كه حق، با ظهور مولايمان مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف با شدت هر چه تمام‌تر بر سر باطل كوبيده مي‌شود و آن را نابود و ريشه كن مي‌كند. با توجه به اين که حصول پيروزي و غلبه حق بر باطل، با محو کامل فتنه گران و حق ستيزان همراه است و با توجه به اين‌كه ظهور امام مهدي حلقه‌اي از حلقه‌هاي مبارزه اهل حق و باطل است، سهيم بودن يك فرد در اين سعادت، موقوف به اين است كه آن فرد عملا در گروه اهل حق باشد؛ بنابراين منتظران وظيفه دارند با صبر و استقامت در راه اعتلاي جبهه حق بكوشند و با اميد به وعده حتمي الهي، مبني بر پيروزي حق بر باطل، در راه کفرستيزي و مبارزه با دشمنان حقيقت، گام بردارند.

4. سنت جانشيني مستضعفان بر زمين

استضعاف از ريشه «ضعف» است. در قاموس قرآن، ضعيف شمردن و ناتوان ديدن معنا شده است (قرشي، 1371: ج4، ص184). با توجه به استعمال اين کلمه در قرآن کريم، دو نوع مستضعف مطرح است:

الف. مستضعف فكري و عقيدتي

از بررسي آيات قرآن و روايات استفاده مي‌شود افرادي كه از نظر فكري، بدني، يا اقتصادي آن چنان ضعيف باشند كه قادر به شناسايي حق از باطل نباشند و يا تشخيص عقيده صحيح بر اثر ناتواني يا ضعف مالي و ديگر عوامل براي آن‌ها ممكن نباشد، مستضعف هستند.

ب. مستضعف عملي

اين‌ها كساني‌اند كه حق را تشخيص داده‌اند، ‌اما خفقان محيط، اجازه عمل و اقدام را از آنان سلب كرده است. به تعبير ديگر، اين‌ها كساني‌اند كه نيروهاي بالفعل و بالقوه دارند؛ ‌اما از ناحيه ظالمان و جباران، سخت در فشارند و در عين حال، با وجود بند و زنجيري كه بر دست و پاي آن‌ها نهاده‌اند، ساكت و تسليم نيستند و پيوسته مي‌كوشند دست جباران و ستمگران را كوتاه ساخته و آيين حق و عدالت را بر پا كنند (مطهري، 1379: ص53). خداوند به چنين گروهي وعده ياري و حكومت در زمين داده است:

(وَ نريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَي الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثين)؛ ما مي‏خواهيم بر مستضعفان زمين منّت نهيم و آنان را پيشوايان و وارثان روي زمين قرار دهيم (قصص، 5).

بر اساس آنچه در تفسير نمونه آمده است، آيه هرگز از يك برنامه موضعي و خصوصي بني‌اسرائيل سخن نمي‌گويد؛ بلكه بيانگر يك قانون كلي براي همه اعصار و اقوام و جمعيت‌ها است. مي‌گويد: ما اراده كرده‌ايم بر مستضعفان منت بگذاريم و آن‌ها را پيشوايان و وارثان روي زمين قرار دهيم. اين، بشارتي است درباره پيروزي حق بر باطل و ايمان بر كفر و بشارتي است براي همه انسان‌هاي آزاده و خواهان حكومت عدل و داد و برچيده شدن بساط ظلم و جور.

علامه طباطبايي ذيل اين آيه، از قول معاني الاخبار به سند خود از محمد بن سنان از مفضل بن عمر روايت كرده است كه گفت: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مي‌فرمود:

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به علي و حسن و حسين عليه السلام نگاهي كرد و گريست و فرمود: «شما پس از من مستضعف خواهيد شد». مفضل مي‌پرسد: «معناي اين كلام رسول خدا چيست؟» فرمود: «معنايش اين است كه مقصود از آيه (وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَي الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثين) (قصص، 5)؛ شما (حسنين عليهم السلام‌) هستيد. به حكم اين آيه، شما بعد از من پيشوايان دين امتم هستيد که اين پيشوايي، تا روز قيامت در ما جريان دارد».

علامه طباطبايي در اين زمينه مي‌نويسد: «در اين كه آيه مذكور در باره امامان اهل بيت عليهم السلام است، روايات بسياري از طريق شيعه رسيده است و از اين روايت، چنين برمي‏آيد كه همه روايات اين باب، از قبيل جري و تطبيق مصداق بر كلي است» (طباطبايي، همان: ج16، ص17).

مي‌توان گفت نکته‌اي که تفسير علامه طباطبايي را تأييد مي‌کند، اين است که آل محمد عليهم السلام سرآمد مظلومان هستند؛ زيرا با اين‌که آن‌ها حجت خدا بر خلق و پرچمدار هدايت الهي هستند، همواره در طول تاريخ، مورد ستم قرار گرفته و به استضعاف کشيده شده‌اند. با ظهور امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف اين استضعاف، پايان يافته و اداره جامعه بشري در کف با کفايت او قرار خواهد گرفت و حقوق مظلومان را از ظالمان، بازخواهد ستاند. وظايف منتظران اين است كه بايد با اعتماد به وعده الهي، در راه حاکميت صالحان بکوشند و طولاني شدن حكومت ظلم، آن‌ها را از رحمت الهي نااميد نكند.

5. سنت نجات مؤمنان

خداوند در قرآن مي‌فرمايد: (ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنين) (يونس، 103)؛ خداوند پيامبران، فرمانبرداران و پيروان آنان را کمک کرده و پيروزي و چيرگي مي‌بخشد.

علامه طباطبايي درباره نجات مؤمنان مي‌نويسد:

و اما اين‌که فرمود: «كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنين‏» با در نظر گرفتن حرف کاف تشبيه که در اول آمده، معنا اين است که: همان‌طور که همواره رسولان و ايمان آورندگان از امت‌هاي گذشته را هنگام نزول عذاب نجات داده‌ايم، همچنين نجات دادن مؤمنان به وسيله تو نيز حقي است بر عهده ما؛ پس جمله «حقا علينا» مفعول مطلقي است که در جاي فعل حذف شده اش نشسته است و تقدير کلام حق «كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا‏» است. و حرف «ال» در «المؤمنين» الف و لام عهد است که معنايش مؤمنان معهود مي‌باشد؛ يعني مؤمنان اين امت. اين جمله، بيانگر وعده جميلي است به رسول خدا و به مؤمنان اين امت که خداي تعالي آنان را نجات خواهد داد.

و بعيد نيست از اين‌که در اين جمله نام رسول خدا را نياورده و تنها فرموده است مؤمنان را نجات مي‌دهيم با اين‌که درباره امت‌هاي سابق، رسولان را با مؤمنان ذکر کرده بود، استفاده شود که رسول خدا اين نجات موعود را درک نمي‌کند و خداي تعالي بعد از رحلت آن جناب، مؤمنان امتش را نجات مي‌دهد (طباطبايي، همان؛ ج10، ص190).

در تفسير نمونه دربارة مفهوم اين آيه آمده است:

نجات رسولان و كساني كه ايمان آورده‌اند، اختصاص به اقوام گذشته و رسولان و مؤمنان پيشين نداشته است؛ بلكه همين گونه تو و ايمان آورندگان به تو را نجات خواهيم بخشيد و اين حقي است بر ما؛ حقي مسلم و تخلف‏ناپذير (مكارم شيرازي، همان: ج8، ص395).

يكي ديگر از اهداف پيامبران، به ويژه پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله و سلم، نجات مردم از گمراهي و جهل و ناداني است. خداوند در قرآن مي‌فرمايد:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِين)‏ (آل عمران، 164)؛ خداوند بر مؤمنان منت گذاشت )‌نعمت بزرگي بخشيد( هنگامي كه ميان آن‌ها پيامبري از جنس خودشان بر انگيخت كه آيات او را بر آن‌ها بخواند و كتاب و حكمت به آن‌ها بياموزد، قطعاً پيش از آن در گمراهي آشكاري بودند.

همانگونه كه رسولان، مردم را از گمراهي آشكار نجات بخشيدند، منتظران ظهور نيز بايد سعي كنند ديگران را از ضلالت نجات دهند، تا مسير براي ظهور باز شود.[10]

نجات مؤمنان، يك وعده مسلم خداوند و سنت تخلف‌ناپذير او است. با توجه به آيات مذكور: خداوند براي مؤمنان (مسلمانان) نجات را تضمين كرده است.

6. سنت حاکميت صالحان

از ديگر سنت‌هاي الهي، دربارة به حق گرايان، سنت حاکميت صالحان است. آيه زير گوياي اين امر مي‌باشد:

(وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُون) (انبياء، 105)؛ و به تحقيق، در زبور پس از تورات نوشتيم كه زمين را بندگان شايسته ما به ارث خواهند برد.

خداوند متعال در آيه ديگر:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضي‏ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَني‏ لا يُشْرِكُونَ بي‌شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُون) (نور، 55)؛ خداوند به كساني از شما كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده‏اند، وعده مي‏دهد كه قطعاً آنان را حكمران روي زمين خواهد كرد؛ همان‌گونه كه به پيشينيان آن‌ها خلافت روي زمين را بخشيد و دين و آييني را كه براي آنان پسنديده است، پابرجا و ريشه‏دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنيّت و آرامش تبديل مي‏كند؛ آن چنان كه فقط مرا پرستيده و چيزي را شريك من نخواهند ساخت و كساني كه پس از آن كافر شوند، آن‌ها فاسقان هستند.

علامه طباطبايي پس از بيان نظرات گوناگون درباره اين آيه مي‌فرمايد:

خداوند به كساني كه ايمان آورده و عمل صالح انجام مي‏دهند، وعده مي‏دهد كه به زودي جامعه‏اي برايشان تكوين مي‏كند كه به تمام معنا صالح بوده و از لكه ننگ كفر و نفاق و فسق پاك باشد؛ زمين را ارث برد و در عقايد افراد آن و اعمالشان جز دين حق، چيزي حاكم نباشد؛ ايمن زندگي كنند، ترسي از دشمن داخلي يا خارجي نداشته باشند، از كيد نيرنگ بازان و ظلم ستمگران و زورگويي زورگويان، آزاد باشند.

و اين مجتمع طيب و طاهر با صفاتي كه از فضيلت و قداست دارد، هرگز تا كنون در دنيا منعقد نشده و دنيا از روزي كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مبعوث به رسالت شده تا كنون، چنين جامعه‏اي به خود نديده است. ناگزير اگر مصداقي پيدا كند، در روزگار حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف خواهد بود؛ چون اخبار متواتري كه از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و امامان اهل‌بيت عليهم السلام در خصوصيات آن جناب وارد شده است، از انعقاد چنين جامعه‏اي خبر مي‏دهد. البته اين در صورتي است كه روي سخن در آيه را متوجه مجتمع صالح بدانيم، نه تنها حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف (طباطبايي، همان: ج15، ص215).

پس حق مطلب اين است كه اگر واقعا بخواهيم حق معناي آيه را به آن بدهيم (و همه تعصبات را كنار بگذاريم) آيه شريف، جز با اجتماعي كه به وسيله ظهور مهدي عليه السلام به زودي منعقد مي‏شود، قابل انطباق با هيچ مجتمعي نيست (همان، ص217).

آيت الله مكارم از آيه چنين نتيجه‌گيري مي‌كند:

نتيجه اين كه در هر عصر و زماني كه پايه‌هاي ايمان و عمل صالح، ميان مسلمانان مستحكم شود، آن‌ها صاحب حكومتي ريشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد. علاوه بر اين، محصول تمام زحمات پيامبران و تبليغات مستمر و پي‌گير آن‌ها و نمونه اتمام حاكميت توحيد و امنيت كامل و عبادت خالي از شرك، زماني تحقق مي‌يابد كه مهدي زهرا عليها السلام ظاهر شود.

در تفسير نمونه بيان شده است:

خداوند به گروهي از مسلمانان كه داراي اين دو صفت «ايمان» و «عمل صالح» هستند، سه نويد داده است:

1. استخلاف و حكومت روي زمين.

2. نشر آيين حق، به طور اساسي و ريشه‏دار در همه جا (كه از كلمه «تمكين» استفاده مي‏شود).

3. از ميان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامني (مكارم شير ازي، همان: ج14، ص528).

همچنين آيه بيانگر اين معنا است كه تحقق حكومت به دست اهل ايمان هميشه انجام پذيرفته است؛ ولي پيش‌تر، شكل ناقص آن تشكيل شده است.

قرآن در آيه‌اي ديگر خطاب به حضرت داوود عليه السلام مي‌فرمايد: (يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْض) (ص، 26)؛‌اي داوود! ما تو را خليفه و (نماينده خود) در زمين قرار داديم». و نيز فرمود: (وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُد) (نمل، 16)؛ سليمان وارث داوود شد». شكل كامل استخلاف در زمين، در زمان ظهور خواهد بود.

مرحوم طبرسي، ذيل آيه فوق مي‌گويد:

از اهل بيت پيامبر نقل شده است: «انّها في المهدي من آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم»؛ اين آيه درباره مهدي آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشد (طبرسي، 1372ش: ج7، ص240).

در بسياري از تفاسير شيعه، از امام سجاد عليه السلام نقل شده است كه در تفسير اين آيه فرمود:

«هم و الله شيعتنا أهل البيت يفعل الله ذلك بهم علي يدي رجل منا و هو مهدي هذه الأمة الذي قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم فيه: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتي يأتي رجل من عترتي اسمه اسمي يملأ الأرض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما؛

به خدا سوگند! آن‌ها شيعيان ما هستند. خداوند اين كار را براي آن‌ها به دست مردي از ما انجام مي‌دهد كه مهدي اين امت است. زمين را پر از عدل و داد مي‌كند؛ آن‌گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد (حسيني استرآبادي، 1409ق: ص365).

اين ماجرا، مانند ماجراي قوم بني اسرائيل است كه پس از غرق شدن فرعون و اطرافيانش به رهبري حضرت موسي، ‌حاكم بر زمين شدند. قرآن در اين‌باره مي‌فرمايد:

(وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتي‏ بارَكْنا فيها) (اعراف، 137)؛ سپس به قومي كه به ضعف كشانده شده بودند، مشرق‌ها و مغرب‌هاي پر بركت زمين را واگذار كرديم.

از آيات مطرح شده، چنين نتيجه گرفته مي‌شود كه بايد براي تحقق حكومت صالحان، زمينه‌سازي كرد. بر همين اساس، افراد جامعه اسلامي بايد بكوشند به عنوان هويت جمعي به مقام بندگي برسند و جامعه صالحان را تشکيل دهند، تا مشمولان اين وعده بزرگ باشند. جامعه بندگان شايسته اگر شکل گيرد، به طور طبيعي ظهور حضرت را شاهد خواهيم بود.

7. تعلق آينده به پرهيزكاران

از ديگر سنت‌هاي الهي که در قرآن کريم از آن سخن به ميان آمده، اين است که آينده از آن متقين مي‌باشد:

(قالَ مُوسي‏ لِقَوْمِهِ اسْتَعينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ) (اعراف، 128)؛ موسي به قوم خود گفت: «از خدا ياري جوييد و استقامت پيشه كنيد كه زمين از آنِ خدا است و آن را به هر كس از بندگانش كه بخواهد، واگذار مي‏كند. و سرانجام (نيك) براي پرهيزكاران است».

آيت الله جوادي آملي درباره اين قسمت از آيه: (‌إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ) مي‌فرمايد:

آن مطلب مهم كه از حضرت كليم عليه السلام در اين موقع رسيده است، همانا نكته جاودانه خواهد بود كه براي مردم هر عصر سودمند است و آن اين كه انتظار مي‌رود خداوند دشمن شما را نابود كند و شما را جانشين در زمين قرار دهد و شما بنگريد كه چگونه هيچ نعمتي بدون حسابرسي به كسي داده نمي‌شود (جوادي آملي، همان: ج7، ص369).

علامه طباطبايي ذيل «وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِين» چنين آورده است:

اگر خداوند به طور مطلق فرمود: «عاقبت از آن پرهيزکاران است»، براي اين بود که سنت الهي بر اين جريان دارد. آري، خداي تعالي نظام عالم را به گونه‌اي قرار داده است که هر نوعي از انواع موجودات، به منتهاي سيري که خداوند برايش معلوم کرده، برسد و به سعادت مقدر خود، نايل شود. حالِ انسان هم که يکي از انواع موجودات است، حال همان‌ها است. او نيز اگر در راهي قدم بگذارد که خداوند و فطرت برايش ترسيم کرده است و از انحراف از راه خدا، يعني از کفر به خدا و به آيات او و فساد انگيختن در زمين بپرهيزد، خداوند به سوي عاقبت نيک، هدايتش كرده و به زندگي پاک، زنده اش داشته و به سوي هر خيري که بخواهد، ارشادش مي‌کند (طباطبايي، همان: ج8، ص288).

اين سنت، اميد را در دل اهل تقوا زنده نگه مي‌دارد. وظيفه منتظران، ساخت جامعه‌اي بر اساس تقوا است. براي اين كار، در مرحله اول بايد تقوا را در وجود خويش بارور سازند و درمرتبه بعد، بكوشند اين صفات را در افراد جامعه ايجاد كنند. نکته ديگر اين که با استناد به آيه، منتظران بايد در امور مربوط به خود از پروردگار استعانت بجويند؛ زيرا شرط اول پيروزي كه طلب ياري از خدا است، شرط موفقيت در هر كاري است. ما مسلمانان در نمازهاي روزانه خود، پيوسته از خداوند استعانت مي‌جوييم. حال كه امر مهمي چون مقابله با ظالمان بسيار مجهز، در پيش است، ‌استعانت از خداوند، بسيار مهم و ضروري است.

ياران امام زمان علاوه بر استعانت از خدا، صبر نيز بايد داشته باشند؛ چرا كه مسلماً در دفاع از حريم حق و امام خود دچار سختي‌ها و رنج‌هاي فراوان خواهند شد.

شخصي از امام صادق عليه السلام درباره ميزان صبر و آزمايش ياران امام زمان عليه السلام سؤال مي‌كند. حضرت در پاسخ، اين آيه را تلاوت مي‌فرمايد: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيٍْ مِنْ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنْ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرْ الصَّابِرِينَ) (بقره، 155)؛ قطعاً شما را به چيزي از ترس، گرسنگي، زيان مالي و جاني و كمبود محصولات آزمايش مي‌كنيم و بشارت ده استقامت‌كنندگان را.

سپس فرمود:

ترس، از زمام‌داران فاسق است. گرسنگي به دليل گراني است. زيان مالي، از كسادي تجارت و كم‌رونقي آن است. زيان جاني به مرگ‌هاي سريع است و كمبود محصولات، بر اثر نقص كشاورزي و كمبود بركت در ميوه‌ها است. آن‌گاه فرمود: بشارت باد بر استقامت كنندگان به نزديك شدن ظهور قائم[11] (محدث اربلي، 1381ق: ج2، ص462).

البته بسياري هم هستند كه طاقت اين آزمايش را نداشته و از امتحان، سربلند بيرون نمي‌آيند؛ هم چنان كه امام صادق عليه السلام مي‌فرمايد: «به زودي افراد بسياري از غربال خارج شوند»[12] (نعماني، 1363: ص298).

آنچه از آيه و نيز روايت امام صادق عليه السلام به دست مي‌آيد، اين است كه ياران حضرت، روزگار سخت و پر فراز و نشيبي را خواهند داشت؛ زيرا مبارزه برضد ظلم و كفر جهاني كه ظالمان و متكبران آن تا دندان مسلحند، مبارزه‌اي بسيار سخت و طاقت‌فرسا خواهد بود و كساني مي‌‌توانند از اين آزمايش سرافراز بيرون آيند كه صبر و تحمل فراوان داشته باشند. اصولاً زندگي انسان، هميشه با سختي‌ها توأم بوده و در سايه تلاش وكوشش و مبارزه، به موفقيت نايل مي‌آمده است. علامه طباطبائي در اين زمينه مي‌فرمايد:

تنها چيزي كه براي پيدايش و ريشه دار شدن يك سنت لازم است، همان عزم و اراده قاطع و همت بلند مردان قوي و نيرومند است كه در راه وصول به خواسته‌هاي خود، دچار هيچ گونه عجز و انكساري نشوند (طباطبايي، همان: ج4، ص211).

همچنين امام صادق عليه السلام دربارة صبر و بردباري مي‌فرمايد: «ما بردباريم و شيعيان از ما بردبارتر». راوي مي‌پرسد: «چگونه شيعيان شما از شما بردبارترند؟» فرمود: «زيرا ما بر آنچه مي‌دانيم، صبر مي‌كنيم و شيعيان ما بر آنچه نمي‌دانند صبر مي‌كنند» (حلي، بي‌تا: ص16).

8. سنت غلبه اسلام بر ساير اديان

از ديگر سنت‌هاي الهي كه مرتبط با مهدويت مي‌باشد، سنت غلبه اسلام بر ساير اديان است. خداوند متعال وعده غلبه دين جامع اسلام بر ساير اديان را چند جاي قرآن از جمله آيات زير به صراحت بيان فرموده است:

1. (هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدي‏ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون) (توبه، آيه33)؛ او كسي است كه رسولش را با هدايت و آيين حق فرستاد، تا آن را بر همه آيين‏ها غالب گرداند، هر چند مشركان كراهت داشته باشند.

2. (هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدي‏ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفي‏ بِاللَّهِ شَهيدا) (فتح، آيه28)؛ او كسي است كه رسولش را با هدايت و دين حق فرستاده، تا آن را بر همه اديان پيروز كند و كافي است كه خدا گواه (براي اين موضوع) باشد.

در تفسير نمونه در اين‌باره آمده است:

اين، وعده‌اي است صريح و قاطع از سوي خداوند متعال درباره غلبه اسلام بر همه اديان؛ يعني اگر خداوند از طريق رؤياي پيامبر، به شما خبر پيروزي داده است كه با نهايت امنيت وارد مسجدالحرام مي‌شويد و مراسم عمره را به جا مي‌آوريد، بي‌آن‌كه كسي جرأت مزاحمت شما را داشته باشد و نيز اگر بشارت فتح قريب مي‌دهد، تعجب نكنيد؛ اين‌ها اول كار است و سر انجام، اسلام عالم گير مي‌شود و بر همه اديان پيروز خواهد گشت.

چرا پيروز نشود در حالي كه محتواي دعوت رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم، هدايت است «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدي» و آيين او حق است «وَ دينِ الْحَقِّ». هر ناظر بي‌طرفي مي‏تواند حقانيت آن را در آيات قرآن، و احكام فردي، اجتماعي، قضايي و سياسي اسلام، و همچنين تعليمات اخلاقي و انساني آن بنگرد، و از پيشگويي‌هاي دقيق و صريحي كه از آينده دارد و درست به وقوع مي‏پيوندد، ارتباط اين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را به خدا به طور قطع بداند.

آري؛ منطق نيرومند اسلام، و محتواي غني و پر بار آن، ايجاب مي‏كند كه سرانجام اديان شرك‏آلود را جاروب كند، و اديان آسماني تحريف يافته را برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عميق خود، دل‌ها را به سوي اين آيين خالص جلب و جذب كند (مكارم شيرازي، همان: ج22، ص110).

اما در اين كه منظور، پيروزي منطقي و استدلالي است يا پيروزي ظاهري و غلبه قدرت اسلام، ميان مفسران گفت‌وگو است. جمعي معتقدند اين پيروزي، تنها پيروزي منطقي و استدلالي است، و اين امر حاصل شده است؛ چرا كه اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال، بر همه آئين‌هاي موجود برتري دارد؛ در حالي كه جمعي ديگر، پيروزي را به معناي غلبه ظاهري و غلبه قدرت گرفته، و موارد استعمال كلمه «يظهر» را نيز دليل بر غلبه خارجي دانسته‌اند؛ به همين دليل مي‏توان گفت: علاوه بر مناطق بسيار وسيعي كه امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم، تحت قلمرو اسلام قرار گرفته‌اند و هم اكنون بيش از چهل كشور اسلامي با جمعيتي حدود يك ميليارد نفر زير پرچم اسلام قرار دارند، زماني فرا خواهد رسيد كه همه جهان رسماً زير اين پرچم قرار مي‏گيرد و اين امر به وسيله قيام حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف تكميل مي‏شود (مكارم، همان: ج22، ص111).

دربارة فراگير شدن دين پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در همه دنيا، روايتي در بحار الانوار نقل شده است كه مي‌فرمايد:

جبرئيل براي رسيدن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم چنين پيامي آورد: «… وَ سَيَبْلُغُ دِينُكَ مَا يَبْلُغُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ»؛… و به هر جا كه شب و روز پديد آيد، دين تو خواهد رسيد» (مجلسي، 1403: ج40، ص43).

در تفسير مجمع البيان ذيل آيه فوق، از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم روايت شده است كه فرمود:

«خانه‌اي روي زمين باقي نمي‌ماند، نه ساخته شده از گل و لاي (= خانه شهري) و نه ساخته شده از پشم شتر (= خيمه عشايري)، مگر اين كه خداوند، كلمه اسلام را آن‌جا از طريق عزت و شوكت يا از طريق ذلت و خوار كردن مردم وارد كند. اگر به عزت و شوكت باشد، مردم آن ديار را در زمره گروه مسلمانان در آورده و بدين وسيله، آنان عزيز و ارجمند گردند و اگر خوار و ذليل شوند، عاقبت به اسلام گردن نهند و خود را بدان پايبند سازند[13] (طبرسي، همان: ج5، ص38).

از ابوبصير نقل شده است كه: امام جعفر صادق عليه السلام در تفسير آيه مباركه: (هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدي‏ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون) فرمود:

تا كنون تأويل اين آيه محقق نشده است و محقق نخواهد شد، مگر وقتي كه قائم، از پس پرده غيب بيرون آيد و ظاهر شود و چون ظاهر شود، به خدا قسم! هيچ شخصي منكر خدا نخواهد بود، مگر آن كه ظهور و خروج او را ناخوش دارد. اگر كافر، زير سنگي پنهان شده باشد، آن سنگ به صدا در آيد و مؤمني را صدا زند كه: «اي مؤمن! بيا، كافري اين جا پنهان است».[14] البته اين امر، كنايه از توسعه اسلام و دين حق است.[15]

پس آنچه از اين آيات بر مي‌آيد، اين است كه اسلام بر همة اديان غالب خواهد شد و در زمين، مستقر و پا برجا مي‌شود. البته اين وعده، تاكنون محقق نشده است. محقق نشدن غلبه دين اسلام به طور كامل، معلول عواملي است كه به چند عامل اشاره مي‌كنيم.

1. انحرافاتي كه پس از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم پيش آمده است.

2. ناشران حكومت، عناصر شجاع و فهيم نبودند كه بتوانند حكومت را به بهترين گونه اداره كنند.

3. زمينه لازم براي تحقق دين اسلام موجود نبود و مردم اين‌گونه نبودند که كاملاً در خدمت امام معصوم خود باشند و گوش به فرمانش بدهند.

براي تحقق سنت غلبه اسلام بر ساير اديان نيز مانند ساير سنت‌ها، منتظران وظايفي را بر عهده دارند؛ از جمله:

1. آماده‌سازي علمي و پژوهشي چنين غلبه‌اي؛

2. به دليل اين‌که اين غلبه از نوع فکري است، بايد با ارتباط ميان اديان، زمينه طرح نظريه اسلام را فراهم كرد. در رابطه با حضرت حجت عجل الله تعالي فرجه الشريف نيز بايد معلوم شود که نقش ما زمينه چيني چنين ظهوري است.

البته ذکر اين نكته لازم است که يکي از راهبردهاي مهم و اساسي براي غلبه و اعتلاي اسلام، افزايش روح معنويت در جامعه ديني است. رشد معنوي اجتماع، خود زمينه جذب افکار و قلوب را فراهم مي‌آورد. در بررسي راه‌هاي افزايش معنويت در جامعه، بايد جنبه‌هاي مختلف فرهنگي، اقتصادي و اجتماعي را در نظر قرار داد. راهكارهاي عملي گسترش تقوا در افراد و در اجتماع با ايجاد فضاهاي مناسب تربيتي امكان‌پذير است. خانه، نخستين محيطي است كه اگر در آن، به فضايل معنوي بها داده شود، مسلماً فرزندان از روز اول به گونه‌اي صحيح و شايسته تربيت مي‌شوند.

پس از خانه، مهم‌ترين محيط براي آموزش صحيح، ‌مدرسه است. اگر معلمان و همچنين متون درسي، ارزش‌هاي معنوي لازم را ارائه كنند، ‌سهم بسزايي در پرورش صحيح افراد خواهند داشت؛ پس از مدرسه، محيط‌هاي آموزش عالي بايد فضايي سالم و سرشار از معنويت داشته باشند.

در بُعد اقتصادي، ‌گشايش در زندگي مردم و برطرف كردن دغدغه گذران زندگي، نقش به سزايي در زوال بي‌ايماني داشته و ايمان و معنويت را در جامعه بارور مي‌كند. هر قدر مردم به پرداخت واجبات خود از جمله خمس و زكات مقيد باشند، حق خداوند را به جاي آورده‌اند و علاوه بر آن، مردم در رفاه قرار مي‌گيرند كه اين هم باعث ريشه‌كني فقر و كفر مي‌شود.

اگر منتظران ظهور با هدف ايجاد ارزش‌هاي عالي و معنوي فعاليت داشته باشند، مي‌توانند افراد جامعه را به سوي گرايش‌هاي عالي سوق دهند و برعكس، ‌اگر هدفشان فقط گرايش به سوي ماديات و ضد ارزش‌ها باشد، ‌افراد به جاي ترقي و تعالي، تنزل خواهند كرد.

مراكز ديگري كه مي‌توانند افراد را جذب معنويات كنند، مساجد و اماكن مذهبي هستند كه اگر با برنامه‌ريزي صحيح اداره شوند، نقش مهمي در گرايش به سوي ارزش‌هاي عالي خواهند داشت.

نتيجه

در مجموع، از مباحث پيش گفته چنين به دست مي‌آيد که همان‌گونه که سرنوشت ملت‌ها و امت‌ها، بر سنت و قوانين ثابت خداوند استوار است، مهدويت نيز از اين قاعده کلي مستثنا نبوده و بر اساس سنت‌هاي الهي و قوانين تغيير ناپذير پروردگار متعال بنا نهاده شده است.

حق‌گرايي و راستي‌طلبي، دو اصل محوري در جريان حاکميت تفکر مهدوي است که در اين راستا، از منظر قرآني سنت‌هايي قابل بررسي‌اند، ولايت خداوند بر بندگان صالح، از محوري‌ترين مباحث مي‌باشد که به دنبال آن، معرفت امامان عليهم السلام و پذيرش ولايت آنان، به ويژه امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و تأثير‌پذيري و اتصال روحي با آن مقام معنوي، از وظايف منتظران مي‌باشد. خلافت الهي و اعطاي مسؤوليت خلافت به انسان، از ديگر سنن الهي است که بر اين مبنا، منتظران رسالت، اقتدا و تأسي به انسان کامل را بر عهده دارند. سنت پيروزي حق بر باطل و محو کامل حق ستيزان، صبر و استقامت، تلاش در راه جبهه کفر ستيزي را براي منتظران همراه دارد. وعده جانشيني مستضعفان بر زمين و حاکميت صالحان، حقيقت حکمراني حق‌طلبان را نويد مي‌دهد و مايه اميدواري منتظران و عدم يأس از طولاني شدن حکومت ظلم است. نجات مؤمنان، يک وعده مسلم تخلف‌ناپذير الهي است که مؤمنان را به همراهي با اهل بيت عليهم السلام و نجات و رستگاري در پرتو اين تأسي رهنمون مي‌سازد.

منابع و مآخذ

قرآن

1. ابن منظور محمد بن مكرم‏ّ، لسان‌العرب، بيروت‏، دار صادر، 1414ق‏.

2. تونه‌اي مجتبي، موعود نامه (فرهنگ الفباي مهدويت)، قم، انتشارات مشهور، 1383ش.

3. جوادي آملي، عبدالله، تسنيم، قم، مركز نشر إسراء، ج3، 1380ش.

4. حسينى استرآبادى، سيد شرف‏الدين، تأويل الآيات الظاهرة، قم، انتشارات جامعه مدرسين، 1409ق.

5. راغب اصفهانى حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، بيروت‏، دارالعلم الدار الشامية، 1412ق.

6. طباطبايي، سيد محمد حسين؛ ترجمه تفسير الميزان، تهران، انتشارات محمدي، 1374ش.

7. طبرسى فضل بن حسن‏، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1372 ش.

8. قرشى سيد على اكبر، قاموس قرآن، تهران‏، دار الكتب الإسلامية، 1371 ش‏.

9. مجلسي، محمد باقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفا، ج40، 1403ق.

10.مصباح يزدي، جامعه و تاريخ از ديدگاه قرآن، ناشر : شركت چاپ و نشر بين‌الملل سازمان تبليغات، چاپ دوم، 1379.

11.مطهري، مرتضي، قيام و انقلاب مهدي، قم، انتشارات صدرا، چاپ 21، 1379ش.

12.مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، طهران، دارالكتب الاسلاميه، ج13، 1362ش.

13.صدرالمتألهين، محمد بن ابراهيم، تفسير القرآن الكريم، قم، انتشارات بيدار، 1372ش.

14.نعماني، ابن ابي زينب، غيبت، طهران، كتابخانه صدوق، 1363ش.

15.محدث اربلي، كشف الغمه في معرفة الائمه، تبريز، بني هاشمي، 1381ق.

16.حلي، محمد، الفين، تهران، نشر سعدي و محمدي، بي‌تا.

تاريخ دريافت: 26/4/1388

تاريخ تأييد: 7/6/1388

[1]. ذكر اين نكته لازم است كه سنت، به معناي قول و فعل و تقرير معصوم عليه السلام، اصطلاحي روايي است و ما اين‌جا از سنت، در جايگاه مفهومي قرآني سخن مي‌گوييم.

[2]. لما ذکر الله تعالي المومن و الکافر اراد ان يبين ولي امور کل منهما و داعي اشواقهم، و اراداتهم، و حرکاتهم، فقال: الله ولي الذين امنوا اي: نصيرهم و معينهم في کل ما لهم اليه الحاجه و ما فيه الصلاح في امور دينهم و دنياهم و آخرتهم و يشوقهم الي منتهي قصدهم مرمي غرضهم و يوصلهم الي اعلي مقاماتهم و کراماتهم (صدرالمتألهين، 1372: ج4، ص227).

[3]. (وَ الَّذانِ يَأْتِيانِها مِنْكُمْ فَآذُوهُما فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ تَوَّاباً رَحيماً)

[4]. (لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ)

[5]. (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ كَثيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ)

[6]. (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ)

[7]. (وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً)

[8]. (وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلينَ إِلاَّ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ وَ يُجادِلُ الَّذينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتي‏ وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً)

[9]. (قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعيدُ)

[10]. در اين آيه، خداوند تزكيه را بر تعليم مقدم داشته، زيرا ابتدا بايد انسان‌ها از پليدي‌هاي شرك و عقايد باطل و خرافات و خوي‌هاي زشت حيواني پاك شوند تا تعليم كتاب الهي و دانش و حكمت، امكان‌پذير گردد. پس بايد ابتدا لوح از نقوش زشت پاك شود تا آماده پذيرش نقوش زيبا گردد.در ادامه آيه مي‌فرمايد: (وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِين). قرآن از وضع دوران جاهليت به گمراهي آشكاري تعبير كرده است، زيرا آنان در گمراهي روشني بودند. سيه روزي و بدبختي، جهل و ناداني و آلودگي‌هاي گوناگون معنوي در آن عصر تمام جهان را فراگرفته بود، و اين وضع نابسامان بر كسي پوشيده نبود؛ اما پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله باعث شد كه مردم از سيه روزي و بدبختي و جهل و ناداني و فرزندكشي و خونريزي و... نجات يابند.كلاً در چهار مورد از قرآن مجيد كه مسأله تعليم و تربيت به عنوان هدف انبياء با هم ذكر شده است كه در سه مورد«تربيت» بر«تعليم» مقدم شمرده شده (سوره بقره، 151؛ سوره آل عمران، 164 و سوره جمعه، 2) و تنها در يك مورد«تعليم» بر «تربيت» مقدم شده است (سوره بقره، 129) با اينكه مي‏دانيم معمولا تا تعليمي نباشد تربيتي صورت نمي‏گيرد. بنا بر اين آنجا كه تعليم بر تربيت مقدم شده اشاره به وضع طبيعي آن است، و در موارد بيشتري كه تربيت مقدم ذكر شده گويا اشاره به مسأله هدف بودن آن است، چرا كه هدف اصلي تربيت است و بقيه همه مقدمه آن است.

[11]. «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ بَلْوَي مِنَ اللَّهِ قُلْتُ مَا هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَرَأَ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ‏ ثُمَّ قَالَ الْخَوْفُ مِنْ مُلُوكِ بَنِي فُلَانٍ وَ الْجُوعُ مِنْ غَلَاءِ الْأَسْعَارِ وَ نَقْصٌ مِنَ الْأَمْوَالِ مِنْ كَسَادِ التِّجَارَاتِ وَ قِلَّةِ الْفَضْلِ فِيهَا وَ نَقْصُ الْأَنْفُسِ بِالْمَوْتِ الذَّرِيعِ وَ نَقْصُ الثَّمَرَاتِ بِقِلَّةِ رَيْعِ الزَّرْعِ وَ قِلَّةِ بَرَكَةِ الثِّمَارِ ثُمَّ قَالَ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ عِنْدَ ذَلِكَ بِتَعْجِيلِ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام» (محدث اربلي‏، 1381: ج 2، ص 462).

[12]. «‌عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام مِنَ الْعَرَبِ شَيْ‏ءٌ يَسِيرٌ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ قَالَ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يُمَيَّزُوا وَ يُغَرْبَلُوا وَ سَيَخْرُجُ مِنَ الْغِرْبَالِ خَلْقٌ كَثِير» (محمد بن ابراهيم نعماني‏، همان: ص 204).

[13]. قال المقداد بن الأسود سمعت رسول الله ص يقول لا يبقي علي ظهر الأرض بيت مدر و لا وبر إلا أدخله الله كلمة الإسلام إما بعز عزيز و إما بذل ذليل إما يعزهم فيجعلهم الله من أهله فيعزوا به و إما يذلهم فيدينون له‏» (طبرسي‏، 1372: ج‏5، ص 38).

[14]. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدي‏ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا نَزَلَ تأويلهَا بَعْدُ وَ لَا يَنْزِلُ تأويلهَا حَتَّي يَخْرُجَ الْقَائِمُ عليه السلام فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ حَتَّي لَوْ كَانَ كَافِرٌ أَوْ مُشْرِكٌ فِي بَطْنِ صَخْرَةٍ لَقَالَتْ: يَا مُؤْمِنُ فِي بَطْنِي كَافِرٌ فَاكْسِرْنِي وَ اقْتُلْهُ» (مجلسي، همان: ج 52، ص 324، ح36).

[15]. تفاسير الميزان، البرهان، نورالثقلين، كنزالدقائق، لاهيجي، ‌نفحات‌الرحمن، صافي، جامع، بحراني، الفرقان و اثني‌عشري نيز اين روايت را نقل كرده‌اند.